

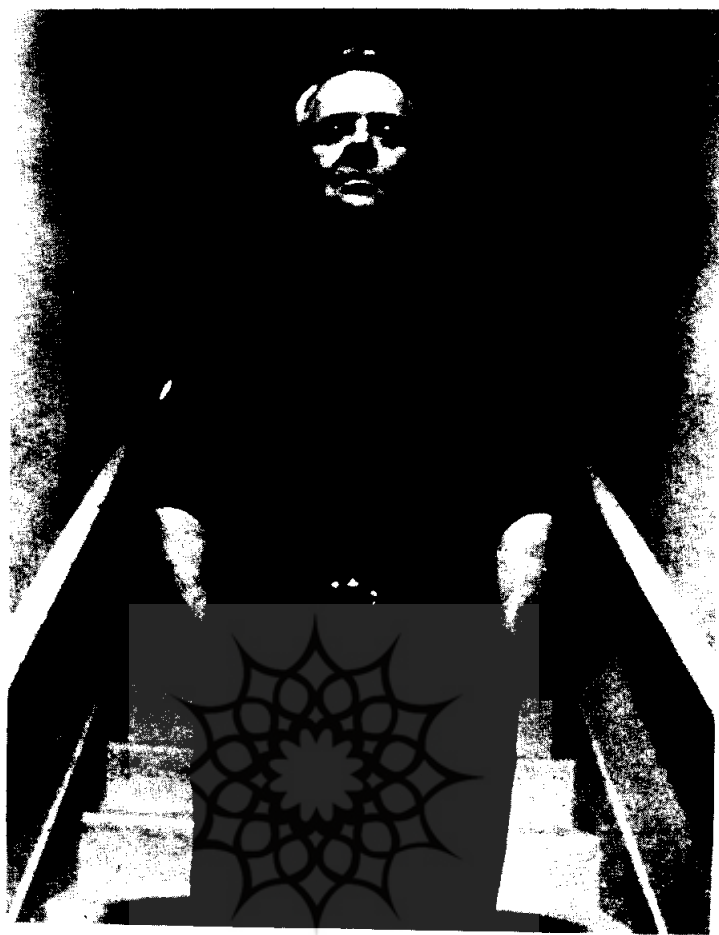
« سکوت بره‌ها »

تصویری از

انحطاط جامعه آمریکا

ارنست همینگوی معتقد بود که موقعیت‌ها در معرفی نویسندگان و مطرح شدن آنها حائز اهمیت بسیار است. این گفته همینگوی را می‌توان، علاوه بر هنر نویسندگی، بی‌تردید نسبت به سایر هنرها نیز تعمیم داد و گفت که اهداء پنج جایزهٔ اسکار: بهترین فیلم، بهترین کارگردان، بهترین سناریو، بهترین هنرپیشه مرد، بهترین هنرپیشه زن (در نقشهای اصلی) به فیلم «سکوت بره‌ها» یکی از این موقعیتهای استثنائی امسال بود که با توجه به سنت دیرینهٔ اعضاء آکادمی علوم و هنرهای سینما، کمتر موردی را نظیر آن می‌توان یافت.

استودیو تولیدکننده فیلم «سکوت بره‌ها» با استراتژی تبلیغاتی دقیق و سرسام‌آور خود سرانجام توانست بر دو مانع بزرگ فائق آید: یکی آنکه این فیلم در اوائل سال ۱۹۹۱ به نمایش درآمد و با در نظر گرفتن تاریخ ۶۴ ساله جوایز اسکار، کمتر اتفاق افتاده است که فیلمی که در اوایل سال - و نه در سه‌ماهه آخر سال - نمایش داده شده است، مورد توجه اعضاء آکادمی قرار گیرد. دیگر اینکه فیلم «سکوت بره‌ها» موضوع بدبینانه‌ای دارد، و فیلمی است درباره قاتلی آدمخوار و دیوانه دیگری که از پوست بدن انسانهایی که صید می‌کند، لباس می‌دوزد، و بی‌شک از آن دسته فیلمهایی نبود که هالیوود یا آکادمی به ترویج و تبلیغ آنها علاقه نشان دهد. معذالک امسال، بر خلاف انتظار، اعضاء آکادمی آن را نامزد هفت جایزه اسکار کردند و سرانجام فیلمهای «باگزی»، «شاهزاده جزر و مدها» دو فیلم سنتی هالیوودی را نادیده گرفتند و همچنانکه اشاره



شد، پنج جایزه اصلی اسکار را به فیلم «سکوت بره‌ها» اهداء کردند. با آنکه در سال ۱۹۹۰ مجمع منتقدین فیلم نیویورک و لوس آنجلس و سایر انجمنهای سراسر آمریکا فیلم «دوستان خوب» مارتین اسکورسیس را به عنوان بهترین فیلم سال برگزیدند و اسکورسیس را به عنوان بهترین کارگردان، معذالک فیلم «رقص با گرگها» اغلب جوایز اسکار را به خود اختصاص داد و عنوان بهترین فیلم سال به آن و بهترین کارگردان به کوین کاسنر هنرپیشه و کارگردان این فیلم تعلق گرفت.

اغلب منتقدین فیلم آمریکائی شکست اسکورسیس را به موضوع تلخ و بدبینانه فیلم «دوستان خوب» نسبت دادند و موفقیت کاسنر، کارگردان «رقص با گرگها» را به موضوع انسانی و خوشبینانه وی، در حالی که امسال، همه این حضرات، موضوع بدبینانه و تلخ فیلم «سکوت بره‌ها» را نادیده گرفته، موفقیت آن را به راه یافتن جوانان به عضویت آکادمی علوم و هنرهای سینما نسبت می دهند. گرچه آمار دقیقی از این ادعا در دست نیست که در این مدت کوتاه چند تن

از اعضاء سالخورده جای خود را به اعضاء جوان تر داده و چنین اختلاف نظر فاحشی را یکبار به وجود آورده‌اند، با این همه نمی‌توان استراتژی تبلیغاتی حساب شده استودیو تولیدکننده «سکوت بره‌ها» را نادیده گرفت و موفقیت آن‌را به این گونه برداشتها نسبت داد.

راز موفقیت عظیم «سکوت بره‌ها» را، از سوی دیگر، می‌توان در بازی دیدنی، درخشان و به یادماندنی آنتونی هاپ‌کینز دانست. موفقیت هاپ‌کینز در کسب جایزه اسکار نیز، در مقایسه با همشهری او، ریچارد برتون، که هفت بار نامزد جایزه اسکار در فیلمهای مختلف شد و سرانجام آرزوی دریافت آن‌را با خود به گور برد، یکی دیگر از موقعیت‌های استثنائی است و هاپ‌کینز را، همچنان‌که خود در این گفتگو اشاره می‌کند، بیدرنگ در ردیف هنرپیشه‌گان و کارگردانان مشهور و برجسته قرار داد.

شگفت‌تر از همه، اظهارات جودی فاستر به هنگام دریافت جایزه اسکار بود. به قول یکی از تماشاگران، وی به نقش خود در فیلم «سکوت بره‌ها» به عنوان شخصیتی طرفدار حقوق و آزادی زنان اشاره و افتخار کرد. این فیلم نه تنها آدمخواری را به طور منطقی و در عین حال هنرمندانه تجویز می‌کند بلکه هانیبال هکتر (مردان) را شخصیتی برجسته و با فرهنگ‌تر از شخصیت جودی فاستر (زنان) به تصویر در می‌آورد. آنچه فاستر از هانیبال فرا می‌گیرد توصیه او مبتنی بر بکار بردن جذابیت جنسی و لوندی زنانه به جای تحلیل‌ها و بررسی‌های منطقی و هوشمندانه از وقایع است. و شوربختانه، زنان، مثل همیشه، قربانیان جنایات بعضی از مردان منحرف هستند که رفتار و اعمال شکنجه‌آمیز آنها در این فیلم با چیره‌دستی ترسیم شده است.

در اینجا ترجمه گفتگوی کوتاه دیونیا این فوسینو را با آنتونی هاپ‌کینز نقل می‌کنیم و بحث درباره این فیلم را به فرصتی دیگر وا می‌گذاریم.

آنتونی هاپ‌کینز: هنرپیشه‌ئی که با بازی خود
در فیلم «سکوت بره‌ها» خون را در رگ تماشاگران
به جوش می‌آورد!

او هرگز به دماغ حمله نبرد. و به گوشم نیز حریصانه چشم ندوخت!
درست است که آنتونی هاپ‌کینز دکتر هانیبال (آدمخوار) لکتر که او نقش وی را در فیلم «سکوت بره‌ها» ایفا می‌کند، نیست - شخصیت برجسته، با فرهنگ و در عین حال روان‌رنجوری که دوست دارد طعم اعضاء درون آدمیان را بچشد و آنها را به دندان گیرد! اما بازی گویای هاپ‌کینز در نقش این آدم خبیث، که اکنون در سینما به صورت شخصیتی کلاسیک درآمده است، آنچنان باورکردنی و به ظاهر طبیعی است، که تا وقتی او را شخصاً ملاقات نکرده‌اید، نگاه خیره و

پولادین او و التهاب و هیجانی را که هاپ‌کینز در این نقش ایجاد کرده است و با آن اعصاب آدمی را متلاشی می‌کند، به آسانی از او می‌توان انتظار داشت.

هاپ‌کینز چهارزانو و آرام بیرون روی ایوان هتل میرامر شریتون، کمی دور از اوشن بولیوارد واقع در سانتامونیکا، کالیفرنیا نشسته است. با آمادگی، آرامش و کمی رسمیت به پرسشهایم پاسخ می‌دهد. لبخندی نیز گاه بر گوشه لبانش راه می‌یابد و از چشمان نیلگونش، حتی زمانی که جدی صحبت می‌کند، به جای آن نگاه خیره سرد، گرمی می‌تابد.

«لکتر نقشی است که در زندگی تنها یک بار به سراغ هنرپیشه‌ها می‌آید. وقتی که ابتدا تصویر نامه را خواندم، احساس کردم که این نقش احساسات تماشاگران را برخواهد انگیخت و خون را در رگ آنها به جوش خواهد آورد.» هاپ‌کینز این را با آنچنان صدای طنین‌انداز و پیچنده‌ای بر زبان می‌آورد که بر اثر سالها بازی در نقش‌های مختلف آثار شکسپیر تیز و برنده شده است. «وقتی که تصویر نامه را برای دومین بار خواندم، بی‌درنگ به قالب شخصیت لکتر درآمدم.»

«من همیشه نقشهای خود را کاملاً فرا می‌گیرم و همچنانکه به فراگرفتن نقشم آغاز می‌کنم کاراکتر به صورت شیشه عکاسی در می‌آید و تصویر او به تدریج بر من آشکار می‌شود و از درون مغزم او را می‌بینم که به چه چیزی شبیه است. اگر بتوانم صدایش را هم بشنوم و کمی حس کنم که چگونه قدم بر می‌دارد و حرکت می‌کند، آنوقت تنها کاری که باید انجام دهم این است که به هیأت آن تصویر درآیم یا از آن شخصیت تقلید کنم و آن را بر پرده سینما بیافرینم.»

هاپ‌کینز تحقیق چندان زیادی درباره نقش لکتر انجام نداد: «اگر تصویرنامه خوب نوشته شده باشد، به تحقیق زیادی احتیاج نیست. من وقتی تحقیق می‌کنم که احساسی به من دست می‌دهد. اما هانیبال لکتر نقشی متفاوت بود. گوئی او را همیشه، از همان ابتدای زندگی می‌شناختم و به مجرد اینکه چنین برداشتی از شخصیت پیدا می‌کنم، عقل به من هشدار می‌دهد که به تجزیه و تحلیل آن نپردازم و همچنانکه تصویرش از ذهنم سر بیرون می‌کشد، نقش او را ایفا کنم.»

هاپ‌کینز به داشتن نوعی لِم و مهارت برای ایفای نقشهای خبیث معتقد است؛ نقشهایی از قبیل شخصیت دیوانه‌کننده و مسخ‌شده فیلم «Magic» و هیتلر در «the Bunker» که وی برای ایفای آن نیز به دریافت جایزه امی نائل آمد.

هاپ‌کینز درباره ایفای این‌گونه نقشها چنین اظهار نظر می‌کند: «لِم کار در این است که باید نقش مخالف آنچه را بازی کرد که در تصویرنامه درباره خصوصیات کاراکتر اظهار شده است. قبل

از اینکه لکتر را در فیلم ببینید، به قصد ساختن کاراکتر او، یک ربعی درباره‌اش بحث می‌کنند. لکتر به عنوان آدمی دیوانه، هیولا توصیف می‌شود. و او نیز چنین است! بنابراین وقتی که جودی فاستر از راهرو زندان به سوی سلول لکتر می‌آید، چه چیزی خواهد دید؟ می‌توانستم نقش لکتر را همچون دیوانه‌ای که در کنجی تند و ناشمرده سخن می‌گوید بازی کنم، یا نقش مخالف او را: شخصی بسیار مؤدب، خوش‌مشرّب. کسی که مطلقاً طبیعی به نظر می‌آید و می‌تواند، در لحظه‌ای، سر را از تنتان جدا کند. در این صورت شخصیت لکتر تکان‌دهنده و هولناک خواهد بود!»

آیا حفظ و ادامه شخصیت لکتر، شخصیت او را طی فیلمبرداری دگرگون می‌کند؟ آیا حالت و نگرش او سیاهتر و بی‌ترحم‌تر می‌شود؟ هاپ‌کینز کمی دیرباور به نظر می‌آید. شانه‌های خود را بالا می‌اندازد و می‌خندد: «نه، ابتدا.» با این همه، نقش لکتر، حرفه هاپ‌کینز را دگرگون کرد. جایزه ریاست جمهوری آمریکا برای «دست‌آورد هنری» و مجمع منتقدین فیلم نیویورک برای بهترین بازیگر در سال ۱۹۹۱ به او تعلق گرفت و درها را برای نامزدی و سرانجام دریافت جایزه اسکار به رویش گشود.

هاپ‌کینز که خشنود به نظر می‌آید، می‌گوید: «این نقش باعث شده است که در ردیف کارگردانان و هنرپیشگان معروف و برجسته قرار گیرم و با آنها همکاری کنم.» او اخیراً بازی در نقش دکتر آبراهام ون‌هلسینگ، متخصص ارواح خون‌آشام، در فیلمی از فرنسیس فوردرکوپولا موسوم به Bram Stokers Dracula را تمام کرده است. این فیلم در تابستان امسال به نمایش عمومی درخواهد آمد. هاپ‌کینز با ونسارد گریو در فیلم Howards End نیز که این روزها بر پرده سینماها به نمایش درآمده است، همبازی است. این فیلم بر اساس رمان ای. ام. فورستر ساخته شده است که وقایع آن در انگلستان اوایل قرن بیستم می‌گذرد. هاپ‌کینز آهی می‌کشد و می‌گوید: «من به اندازه کافی بدگمان هستم که بدانم آدمی یک روز محبوب است و روز دیگر از یادرفته. همه سردی و گرمی روزگار را به نحوی می‌چشند. اما من اکنون از برخورداری از این موفقیت لذت می‌برم.»

فیلم «سکوت بره‌ها» نگرش هاپ‌کینز را نیز دگرگون کرده است: «فکر می‌کردم به هر کاری دست خواهم زد. در زندگی زمانی فرا رسیده بود که از هیچ کاری روی‌گردان نبودم. اما اکنون این کار را متوقف کرده‌ام. لزومی ندارد که همه فیلمها پر فروش و مردم‌پسند باشد. ولی در گذشته در فیلمهایی که نمی‌بایست، بازی کرده‌ام. حالا دیگر دیر است. با این همه باید متوجه باشم و مانند گذشته به هر کاری که پیش می‌آید، دست‌نزنم. اکنون فقط می‌خواهم کارهای خوب انجام دهم.»

موفقیت عظیم «سکوت بره‌ها» که صد و سی میلیون دلار تاکنون فروش کرده است،

هاپ‌کینز را کاملاً از هر قیدی آزاد کرده تا هر نقشی را که می‌خواهد انتخاب کند. اما این موفقیت و حق انتخاب خیلی دیر به سراغ این هنرپیشه پنجاه و چهارساله اهل ویلز آمده است. هاپ‌کینز به عنوان تنها فرزند از خود بیگانه خانواده خویش، حرفه هنرپیشگی را برگزید تا «فقدان بعضی از چیزها را در زندگی جبران کند.» او می‌افزاید: «تنهایی به منزله سوخت موشکی بود که مرا به صورت هنرپیشه‌ای که امروز هستم، درآورد.»

حرفه هاپ‌کینز بی‌درنگ او را همچون موشکی از جا کند و به پرواز درآورد همچنانکه استعداد طبیعی او نقشهای تأثری برجسته‌ای در انگلستان برایش ایجاد کرد؛ نقشهایی از قبیل هنرپیشه علی‌البدل لورنس اولیویه در «رقص مرگ» اثر اگوست استرینبرگ. هاپ‌کینز در بیست و نه سالگی نیز در اولین فیلم خود «شیر در زمستان» در مقابل پیترو اوتول و کترین هپورن ظاهر شد و در نوشته‌های منتقدین «الیور آینده» و «برتون آینده» لقب گرفت. برای هاپ‌کینز، دهه هفتاد، هم از نظر شخصی و هم از لحاظ حرفه‌ای، سالهای پرتلاطمی بود. او به بدخلقی شهرت یافت. در میخواری زیاده‌روی می‌کرد و در حالی که همچنان می‌کوشید تا سهمی از نقشهای خوب در تأثر، سینما و تلویزیون بدست آورد، حرفه‌اش با آنچه که استعدادش ابتدا مژده می‌داد، برابر نبود. او از نوعی احساس شکست و ناامنی رنج می‌برد: «من در نیمه دهه هفتاد که در لوس آنجلس زندگی می‌کردم به بحرانی عاطفی و شخصی دچار شدم. چیزی نمانده بود که دیوانه شوم. می‌دیدم که چرخ زندگی در سراسیمگی فرو می‌غلطد. بنابراین، شروع کردم به خو گرفتن به یک سلسله عادات جدید. وقتی که این تصمیم آگاهانه را گرفتم، انگار دست تقدیر از آستینش بیرون آمد و به من گفت: بسیار خوب. می‌خواهی عاداتهای خودت را تغییر دهی، کمکت خواهیم کرد! این تغییر غریب و خاص تقدیر را نمی‌توانم دقیقاً توصیف کنم. اما از آن پس تاکنون زندگی من تماماً تازه‌ای به خود گرفته به اضافه تهرنگی از روشنی! بی‌تردید، زندگی برکت یافته است.

«احساس ناامنی هنوز هم گاه‌گاه ضربه‌هایی بر من فرود می‌آورد. من پیشین هرگز تو را از چنگال خود کاملاً رها نخواهد کرد. اما این قبیل احساسات بسیار کاهش پیدا کرده است. هر هنرپیشه، هر انسانی که تاکنون ملاقات کرده‌ام، خود را کامل احساس نمی‌کند. تصورم این است که ما آدمهای کاملی نیستیم اما وقتی که این امر را می‌پذیریم، دیگر این‌گونه احساسات آدمی را فلج نمی‌کند و آنوقت می‌توان به زندگی ادامه داد.»

هاپ‌کینز معتقد است که برای هنرپیشه، داشتن زندگی، به‌ویژه زندگی شخصی، بسیار مهم است: «زمانی هنرپیشگی وجودم را بکلی تحلیل می‌برد اما حالا هنرپیشگی فقط حرفه من است. یک هنرپیشه خوب کسی است که می‌تواند بر پرده سینما نیرو بوجود آورد. کسی است که می‌تواند بر آن تصویری بیافریند. منظورم این نیست که باید خود را بزرگ جلوه دهد بلکه، با

توجه به سالهای درازی که بر من گذشته است، این را آموخته‌ام که در هنرپیشگی باید صرفه‌جویی کرد و آن را ساده نگاه داشت.»

هاپ‌کینز دیگر از خود بدخلفی نشان نمی‌دهد، دیگر هنگام فیلمبرداری تندخویی نمی‌کند یا دچار دردها و آشفته‌گی خاطر نمی‌شود. او سر خود را تکان می‌دهد و می‌گوید: «دیگر نه، من اکنون احساس می‌کنم که برای آنچه انجام می‌دهم دستمزد هنگفتی به من پرداخت می‌شود و باید صرفاً آن را انجام دهم.»



هاپ‌کینز به طرف او شن بولیوارد حرکت می‌کند. آنجا که ده‌دوازده نفری از بی‌خانمانان در برابر زمینه خورشیدی که بر آنها می‌تابد و موجی که از پس موجی دیگر بر می‌خیزد و درهم می‌شکند، در خیابان می‌خرامند. او با تأسف می‌گوید: «در حال حاضر، آدمهای دردمند بسیاری می‌توان یافت. عده زیادی، در واقع، درگیر این تقلا هستند که چگونه روز را به پایان، به شب رسانند. هنرپیشه‌ها آدمهای بسیار خوشبختی هستند. بی‌شک، من نیز خود را بسیار خوشبخت احساس می‌کنم!»